

مفاهیم مربوط به مازاد کشاورزی و سنجش آن: یک چارچوب جدید حسابداری و کاربرد آن در مورد ایران*

نوشته: مسعود کارشناس** ترجمه: زهرا شمس تهرانی***

چکیده

مقاله حاضر، یک چارچوب جدید حسابداری برای اندازه گیری جریانهای بین بخشی منابع ارایه می دهد. تعاریف گوناگون مازاد کشاورزی مورد بحث قرار گرفته و مسایل مفهومی و سنجشی که در برآورد تجربی مطرح است، مورد آزمون قرار می گیرد. از این چارچوب برای به دست آوردن برآوردهای تازه ای از مازاد خالص کشاورزی ایران از جنبه مالی استفاده می شود. این برآوردها با نتایج مطالعات جزئی قبلی مبنی بر سرازیر شدن جریانی بزرگ و رو به رشد، به صورت خالص از منابع به درون بخش کشاورزی ایران طی سالهای ۱۹۶۳-۱۹۷۷ انطباق دارند. با توجه به مقایسه ای که با تجربه تایوان صورت می گیرد، نتیجه حاکی از آن است که مشکلات کشاورزی ایران ناشی از استفاده ناکارا از منابع موجود در بخش کشاورزی است نه محدود بودن منابع یا محرومیت این بخش از منابع.

*. The Journal of Peasant Studies, Vol. 21, No.2

** گروه اقتصاد دانشکده مطالعات شرقی و آفریقایی، دانشگاه لندن

*** کارشناس مرکز مدارک اقتصادی - اجتماعی و انتشارات، سازمان مدیریت و برنامه ریزی

مقدمه

مطالعات موردی و تجربی متعددی در زمینه جریانهای بین بخشی منابع در کشورهای مختلف طی سه دهه گذشته انجام شده است. انجام مطالعه‌ای تطبیقی درباره تجربه کشورهای مختلف در این زمینه، به روشن کردن نقش کشاورزی در تأمین مالی فرایند توسعه صنعتی کمک خواهد کرد. در هر حال، این کار به علت روشهای متفاوتی که از سوی نویسندگان مختلف به کار گرفته می‌شود، با مشکلاتی روبروست. به طور مثال ایشیکاوا^۱ روش اندازه‌گیری خاصی را معرفی می‌کند که در اثر بعدی خود برای سنجش جریانهای بین بخشی منابع، در مطالعات خاص کشوری، همواره آن را دنبال می‌کند^۲. ولی نویسندگان دیگر روشهایی را اختیار کرده‌اند که از بسیاری جهات با چارچوب ایشیکاوا متفاوت می‌باشد. مشکل اساسی، فقدان یک چارچوب منظم حسابداری است که بتواند برای سنجش و مقایسه نتایج مطالعات گوناگون کشوری، مبانی یکسان فراهم آورد. وجود این مشکل ابهاماتی را نیز در زمینه تعریف و سنجش مازاد کشاورزی در مطالعات گوناگون کشوری به وجود آورده است. مقاله حاضر، چارچوبی از حسابداری را طراحی می‌نماید که هم به تشریح مفهومی کمک کرده و هم باعث سهولت سنجش جریانهای بین بخشی منابع شود. سپس، این چارچوب، در مورد ایران که در گذشته به علت اطلاعات نا کافی در سنجش مازاد کشاورزی دچار مشکل بود، به کار می‌رود. این نکته که چارچوب جدید چگونه بتواند برای حل این مشکل از طریق ادغام شیوه‌های برآورد با تکیه بر جنبه مالی و واقعی به کار رود نیز نشان داده می‌شود.

بخشهای مختلف این مقاله به شکل زیر ساماندهی شده است. در بخش بعدی، نظرات گوناگون در مورد مازاد کشاورزی در چارچوب ماتریس حسابداری اجتماعی تعریف شده و برخی مشکلات ذهنی در ارتباط با تفاوت بین نهادها و بخشها و تعریف حدود و ثغور هر بخش مورد بحث قرار می‌گیرد. بخش سوم، برآوردهای تازه‌ای از مازاد کشاورزی در مورد ایران از جنبه مالی و مقایسه آنها با برآورد قبلی است. این بخش نشان می‌دهد که میزان چشمگیری از جریانهای خالص منابع مالی وجود دارد. تأثیر دوره‌های تجاری، یا انتقال جزء کوچکی از منابع، در بخش چهارم بحث شده است. در بخش پنجم، جنبه واقعی فرایند جریان منابع را به نحوی

1. Ishikawa, (1967a)

۲. به عنوان نمونه نگاه کنید به ایشیکاوا (1967b)

بررسی می‌کنیم تا ضرایب مهم در توضیح الگوی جریان خالص بین بخشی منابع در ایران تعیین گردد. این مقاله با توجه به ملاحظات پایانی، خاتمه می‌یابد.

۱. تعاریف و سازوکارهای انتقال مازاد

سنجش جریانهای بین بخشی منابع دارای مشکلات مفهومی و مسایل مربوط به داده‌های آماری است که اغلب در متون به اندازه کافی مطرح نمی‌شوند. بهترین راه تفهیم مشکلات موجود عبارتند از ارایه جریان بین بخشی در چارچوب ماتریس حسابداری اجتماعی (SAM). جدول (۱) ماتریس حسابداری اجتماعی را به عنوان یک ماتریس منسجم نشان می‌دهد که با تعاریف موجود در جدول زیر، هر مدخل نشانه یک ماتریس است. طبق معمول، ستونها نشانگر مخارج، و سطرها دریافتها را نشان می‌دهد. بخشها یا فعاليتها با استفاده از کالاهای واسطه (A) خدمات و کالاهایی را تولید می‌کنند و خدمات عامل (F) توسط نهادها تأمین می‌گردد. درآمدهای عامل را مؤسسات (y) دریافت می‌کنند که جهت مصرف جاری (c) هزینه می‌شود و به صورت داراییهای غیر منقول (I) سرمایه گذاری شده، یا پس انداز (s) می‌شود. این جدول، انتقالات جاری میان نهادها (T) مانند مالیاتها و سوبسیدهای دولت، حواله‌های دستمزدی کارگران مهاجر، هدایا و غیره، و نقل و انتقالات سرمایه‌ای (K)، مانند سرمایه گذاری دولت در بخش کشاورزی و تغییرات در ثروتهای مالی نهادها را نیز نشان می‌دهد. روشهای هماهنگ در حسابداری مستلزم این است که مجموع اعتبارات در هر ردیف افقی باید با مجموع اعتبارات ردیف عمودی مقابل برابر باشد. دو فعالیت یا بخش (کشاورزی، غیر کشاورزی) و سه نهاد (خانوارهای زارع، دولت و دیگران) مشخص هستند. سایر نیز شامل بقیه دنیا است. جهت سهولت ارایه مطالب، عوامل تولید در یک مقوله به هم پیوسته و منسجم شده‌اند. نقل و انتقالات در بخشها و نهادها مستثنی هستند.

با نگاهی سریع به جدول فوراً مشکل مفهومی عمده‌ای در کنار اندازه گیری انتقالات بین بخشی منابع به چشم می‌خورد که عبارتند از مصرف، سرمایه گذاری و انتقالات سرمایه‌ای و جاری درونی نهادها و برای نهادها؛ و حال آنکه تولید در بخشها انجام می‌گیرد. این امر بدان معناست که جریان بین بخشی منابع تنها زمانی مفهوم پیدا می‌کند که بخشها و نهادها طوری تعریف شوند که یک هماهنگی بین بخشها و سود نهادها وجود داشته باشد. طبق نظریه ایشیکاوا (۱۹۶۷) انتقال منابع تنها در چارچوب نهادها معنی دارد و بخشهای تولیدی باید به

گونه‌ای انتخاب شود که دربرگیرنده فعالیت‌های آن نهادها باشد. برای مثال، اگر انتقال منابع بین بخش کشاورزی و بخش غیرکشاورزی مورد توجه قرار بگیرد (طبق جدول ۱)، در آن صورت فعالیتی که در آن جدول به عنوان کشاورزی ذکر می‌شود باید دربرگیرنده کل فعالیت‌های تولیدی بخش کشاورزی و از جمله فعالیت‌های غیرکشاورزی آنها نیز باشد. در غیر این صورت، شاخص جریان منابع شاخصی ترکیبی خواهد بود که در آن، جریان تولیدات واسطه مربوط به فعالیت‌های کشاورزی / غیرکشاورزی است و محصولات مصرفی مربوط به خانوارهای کشاورز / غیرکشاورز است.

دومین نگرش مفهومی عبارت است از انتخاب مناسب حدود و ثغور فعالیت نهادها یا محدوده بخشی. در آثار و منابع مفاهیم گوناگونی از قبیل زراعی / غیرزراعی، معیشتی / بازرگانی، شهری / روستایی و غیره برای نهادها و بخش پیشنهاد شده است. واضح است که این انتخاب به هدف مطالعه، نقطه عزیمت نظری آن و دسترسی به داده‌ها بستگی دارد. در مطالعاتی که پیرامون ابعاد سیاسی تخصیص منابع انجام گرفت به تمایزات بین شهری / روستایی اشاره شده است. به طور مثال، لیپتون^۳ در بحث وجود حیات قوی شهری در تخصیص منابع در کشورهای در حال توسعه به این طبقه‌بندی که ناشی از تسلط قدرت سیاسی ساکنین شهر است، استناد می‌کند.^۵ متأسفانه تفاوت‌های شهری / روستایی، تفاوت‌های بخشی را که کانون مرکزی تجزیه و تحلیل اقتصادی جریان منابع از زمان کنه (۱۷۵۸)^۴ بوده، تحت الشعاع قرار داده است.

تفاوت‌های بخشی بر اساس شکل سازماندهی تولید از قبیل تولید رسمی / غیر رسمی، معیشتی / تجاری، سرمایه‌داری / غیر سرمایه‌داری و غیره، یک جنبه مهم اجتماعی را برای تجزیه و تحلیل جریان‌های بین بخشی منابع ارایه می‌دهد. برخی از الگوهای دو بخشی مؤثر در متون توسعه اقتصادی^۵، بر اساس چنین طبقه‌بندی، می‌باشد. تفاوت بخشها بر اساس شکل‌های سازمانی تولید برای تحلیل اقتصادی نزد علمای اقتصاد سیاسی عصر کلاسیک و به خصوص تحلیل مارکس از انتقال به الگوی سرمایه‌داری نیز بود.^۶ این نگرش اهمیت شکل ویژه اجتماعی

3. Lipton, (1977)

4. Quesnay, (1758).

۵. به عنوان نمونه، جورگنسون (۱۹۶۲) و لویس (۱۹۵۴).

۶. به عنوان نمونه نگاه کنید به (مارکس، ۱۹۷۶، فصول ۳۳-۲۶).

راکه مازاد اقتصادی به خود می‌گیرد، روشن می‌کند، و تا حدودی تفکیک و توزیع مازاد انتقالی را از لحاظ مالی با ایجاد ضرورت مقولات تجربی برای این نوع تجزیه و تحلیل هماهنگ می‌کند. از این رو، ترکیب روشهای تجزیه و تحلیل جریانهای تحلیل منابع بین شکلهای گوناگون سازمانی تولید، با توجه به وابستگی مادی و تکنولوژیکی بین بخشها که به طور قراردادی تعریف شده‌اند (برای مثال، صنعت / کشاورزی) مستلزم یک الگوی چند بخشی است که هر یک به اشکال متمایز سازمانی تقسیم می‌شود.^۶ این آزمون، ما را به گذشته باز می‌گرداند و برای اهداف این مقاله، حدود و ثغور بخشی در رابطه با نوع تولید در کنار طبقه‌بندی متعارف صنعتی تعریف شده است که از سوی سازمان ملل (۱۹۶۸)، مورد بحث قرار گرفته است. لذا، این موضوع دلیل نادیده گرفتن اهمیت شکل اجتماعی که چارچوب آن جریانهای بین بخشی منابع در قالب سازماندهی تشکیلات مختلف نشان می‌دهد، نیست. همان طور که در جای دیگر گفته شد، اشکال سازمانی تولید در استفاده مؤثر از منابع در هر بخش، نقش کلیدی در تعیین اهمیت و جهت جریانهای منابع، ایفا می‌کند.

از آنجایی که مقوله‌بندی خاص نهادها انتخاب شده است، فعالیت تولیدی می‌بایست دوباره با چنین مقوله‌ای هماهنگ شود. تحلیل نظرات مختلف پیرامون مازاد کشاورزی و سازوکارهای انتقال مازاد، ممکن است با روشی مستقیم انجام شود که با بهره‌گیری از مفهوم مشخص حسابداری در محاسبه اجتماعی ماتریس در جدول (۱) امکان‌پذیر است.

از این پس، حدود و ثغور نهادی به صورت اصطلاحاتی چون بخش زراعی / غیر زراعی تعریف می‌شود (مانند جدول ۱)، و بخش کشاورزی دوباره منطبق با این تحلیل، تعریف می‌شود. بنابراین، از مازاد کشاورزی / غیر کشاورزی به گونه‌ای قابل تغییر در بخشها استفاده خواهیم کرد.

یک مفهوم مهم انتقال مازاد در متون عبارت است از "سهم خالص مالی" بخش کشاورزی برای انباشت در بخشهای دیگر اقتصاد. این مفهوم، در جایی که مقادیر پس انداز، تنگنای عمده تولید برای انباشت صنعتی به شمار می‌آید، اهمیت دارد. در واقع، این مفهوم به عنوان تفاوت میان صادرات و واردات کالا از بخش کشاورزی یا زراعی به بقیه بخشهای اقتصادی تعریف می‌شود که میلر^۷، آن را "سهم خالص تولید" برای بخش کشاورزی نامیده است. اگر صادرات یا

فروش کشاورزی را با X^a و واردات یا خرید را با M^a نشان دهیم، سهم خالص مالی کشاورزی برابر با $R = X^a - M^a$ خواهد بود. با توجه به ردیف اول و دوم افقی جدول (۱) می توان دریافت که X^a و M^a به نوعی تقاضا قابل تجزیه می باشند:^۷

جدول ۱- چارچوب اجتماعی حسابداری جریان بین بخشی منابع

نهادها (حساب سرمایه)		نهادها (حساب جاری)				فعالیتها		
دیگران	دولت	خانوارهای	دیگران	دولت	خانوارهای	عوامل	کشاورزی	
(۹)	(۸)	(۷)	(۶)	(۵)	(۴)	(۳)	(۱)	
I_{ao} I_{no}	I_{ag} I_{ng}	I_{af} I_{ng}	C_{ao} C_{no}	C_{ag} C_{ng}	C_{af} C_{ng}		A_{nd} f_a	فعالیتها کشاورزی غیر کشاورزی عوامل نهادها
			T_{fo} T_{go}	T_{fg} T_{og}	T_{gf} T_{of}	Y_f Y_g Y_o		(حساب جاری) خانوارهای کشاورز دولت دیگران نهادها
K_{fo} K_{go}	K_{fg} K_{og}	K_{gf} K_{of}	S_o	S_g	S_f			(حساب سرمایه) خانوارهای کشاورز دولت دیگران

$$X_a = A_{in} + C_{ag} + C_{ao} + I_{ag} + I_{ao} \quad (۱)$$

$$M_a = A_{na} + C_{nf} + I_{nf} \quad (۲)$$

این فرمولها اغلب برای سنجش واقعی جریانهای بین بخشی منابع کاربرد دارد. آنها علت اشتباه را که عدم توجه به مسایل طبقه‌بندی صحیح بخشها و نهادهاست، به وضوح نشان می‌دهند. در حالی که مقوله‌های مصرف به خانوارها به عنوان نهادها نسبت داده می‌شود، تقاضاهای سرمایه‌ای و واسطه‌ای به طور طبیعی بر اساس تقاضاهای بخشی یا فعالیت، سنجش می‌شوند. با تعیین وضعیت محاسباتی بین ردیفهای عمودی ۱ و ردیف افقی ۱ در جدول (۱)، معادله (۱) به صورت زیر نوشته می‌شود:

$$X_a = A_{in} + F_a - C_{af} - I_{af} \quad (۳)$$

با ترکیب معادلات ۲ و ۳ سهم خالص مالی بخش کشاورزی به دست می‌آید:

$$R = X_a - M_a = F_a - (C_{af} + C_{nf}) - (I_{af} + I_{nf}) \quad (۴)$$

این معادله، ارزش افزوده بخش کشاورزی منهای مصرف کلی و سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی را ارایه می‌دهد.

این مفهوم خاص جریان بین بخشی منابع، از جنبه مالی نیز قابل بررسی می‌باشد. مازاد خالص صادراتی بخش کشاورزی برابر با بازده خالص وجوه از این بخش است. برای ارایه معادلهای مالی همین مفهوم از مازاد کشاورزی، از اقلام حسابداری ردیف افقی و عمودی ۴، ردیف افقی و عمودی ۷ در جدول (۷) استفاده می‌کنیم (یعنی حسابهای جاری و سرمایه‌ای بخش زراعی) که در این صورت:

$$(C_{af} + C_{nf}) = (Y_f - S_f) + (T_{fg} - T_{gf}) + (T_{fo} - T_{of}) \quad (۵)$$

$$(I_{af} + I_{nf}) = S_f + (K_{fg} - K_{gf}) + (K_{fo} - K_{of}) \quad (۶)$$

جایگزینی این مقادیر از سرمایه‌گذاری و مصرف کشاورزی در معادله (۴) به صورت زیر درمی‌آید:

$$X_a - M_a = (F_a - Y_f) - (K_{fg} - K_{gf}) + (K_{fo} - K_{of}) - (T_{fg} - T_{gf}) + (T_{fo} - T_{of})$$

طرف راست معادله بخش محاسباتی، انتقال مازاد را نشان می‌دهد. اولین عبارت، یعنی $(F_a - Y_f)$ بازده جریان درآمدهای خالص به عوامل تولید از بخش کشاورزی است که عمدتاً

شامل پرداختهای بهره مالکان به مالکان زمین که روی زمین حضور ندارند، بهره‌ و اماها، و درآمد خالص کار بخش زراعی از فعالیتهای غیر کشاورزی (با علامت منفی) می‌باشد. عبارت دوم، یعنی $(K_{fg} - K_{gf})$ سرمایه گذاری خالص دولت در بخش کشاورزی است. عبارت سوم، $(K_{fo} - K_{of})$ انتقالات سرمایه خالص بخش خصوصی به بخش زراعی است که اساساً شامل وام‌دهی و وام‌گیری از نهادهای مالی رسمی و غیر رسمی، ذخیره کردن پولهای سرگردان، کسب درآمد از دارایی‌های سرگردان، کسب درآمد از دارایی‌های مالی و غیره است. عبارت چهارم، یعنی $(T_{go} - T_{og})$ جریان خالص مالیاتها / سوبسیدها به داخل و عبارت پنجم یعنی $(T_{of} - T_{fo})$ جریان خالص انتقالات خصوصی، به طور مثال، درآمدهای انتقالی افراد مهاجر عضو خانوار زارع است. ترکیب پرداختهای عوامل و انتقالات جاری با حرف V و انتقالات سرمایه را با حرف K نشان می‌دهیم، در نتیجه، فرمول زیر به دست می‌آید:

$$R = X_n - M_n = V + K$$

که اولین بار توسط ایشیکاوا^۸ مورد بحث قرار گرفت و اغلب در متون تحقیقی پس از او نقل شده است. ارایه جنبه مالی جریانهای بین بخشی منابع به ویژه در شکل تفکیکی آن، سازوکارهای متعدد انتقال منابع از بخش کشاورزی را روشن می‌نماید، با توجه به تنوع سازوکارهای موجود و تأثیر متفاوتی که این سازوکارها بر توسعه کشاورزی و نیز بهره‌برداری از مازاد دارند، اهمیت چنین تفکیکی آشکار می‌گردد. استفاده احتمالی دیگری که اینگونه طبقه‌بندیهای مالی جریانهای مازاد دربردارد، عبارت از این است که در شرایطی که اطلاعات موجود در تخمین‌های تجربی درباره بخش واقعی، ناقص است^۹ و یا برای نظارت مضاعف بر صحت واقعی سنجش‌ها، سودمند واقع می‌شود.

۲. نظرات ارایه شده پیرامون مازاد کشاورزی

چارچوب ماتریس حسابداری اجتماعی (SAM) که در جدول (۱) نشان داده شده است، می‌تواند برای استخراج برداشتهای دیگری پیرامون مازاد کشاورزی که در متن، بحث شده است مورد استفاده قرار گیرد. به طور مثال، مازاد وارداتی به بازار، کل فروش بخش زراعی به بخش

8. Ishikava, (1967a)

9. Karshenas, (1990b)

غیر زراعی است که با X_a (که قبلاً تعریف شد) برابر است. به پیروی از میلر^{۱۰}، می توان مفهوم و "مازاد خالص کشاورزی"، را به عنوان ارزش افزوده در بخش زراعی منهای مصرف خانوارهای زارع تعریف نمود. با توجه به جدول (۱) این تعبیر این طور بیان می شود:

$$NS_a = F_a - (C_{af} + C_{nf}) = (X_a - M_a) + (I_{af} + I_{nf})$$

$$NS_a = F_a - C_a = (I_a + X_a - M_a)$$

I_a و C_a سرمایه گذاری و مصرف کل بخش زراعی می باشد. چنانکه ملاحظه شد، تفاوت برداشت از مازاد کشاورزی و سهم خالص مالی در کشاورزی (که قبلاً تعریف شده) شامل کل سرمایه گذاری در کشاورزی است. مازاد خالص کشاورزی چنانکه در باب منابعی باشد که توسط بخش کشاورزی برای سرمایه گذاری در آن بخش و بهره برداری در بخشهای دیگر، به انضمام صادرات، قابل دسترس است، یک نظر معتبر است. این مسأله در حداکثر بازدهی ممکن منابع از بخش کشاورزی که در تعیین جهت جریان منابع در مواقعی که بازده آنها را به علت مشکلاتی اطلاعاتی نمی توان اندازه گرفت، ممکن است مؤثر باشد. تعاریف دیگر مازاد کشاورزی که توسط المن و میلر^{۱۱} ارایه شده را می توان به راحتی از جدول (۲) استخراج کرد، اما چون برای هدف فعلی مقاله کارایی ندارد، در این مورد تلاشی نخواهد شد.

مفهوم دیگر مازاد کشاورزی که در مطالعات تجربی با آن برخورد می شود، مازاد پس انداز بخش کشاورزی است^{۱۲}. مازاد پس انداز بخش کشاورزی به عنوان سهم خالص مالی کشاورزی در معادله (۴) و جریان ورود درآمد عامل خالص و انتقالات جاری به بخش کشاورزی، V (با یک علامت منفی که در معادله ۸ تعیین شد) تعیین شده است. با افزودن این دو جزء به دو طرف معادله (۴) فرمول مازاد پس انداز کشاورزی به صورت زیر تجزیه می شود:

$$AS = X_a - M_a - V = \{ Y_f + (T_{fg} + T_{gf}) + (T_{fo} - T_{of}) \} - (C_{af} + I_{nf}) \quad (10)$$

10. Millar, (1970)

11. Miller, (1975); Ellman (1970).

12. Mundle & Ohkawa, (1979); Mody et al., (1985)

که با جایگزینی در معادلات ۷ و ۸ خواهیم داشت:

$$AS = X_a - M_a - V = - (K_{fg} - K_{gf}) - (K_{fo} - K_{of}) \quad (11)$$

همان طور که ملاحظه می شود، مازاد پس انداز بخش زراعی یا کشاورزی چیزی جز سنجش انتقال سرمایه خالص به بخشهای دیگر اقتصادی نیست. گاهی اوقات این سنجش به عنوان سهم خالص بخش کشاورزی یا زراعی برای سرمایه گذاری در بخشهای دیگر اقتصادی تعبیر می شود.^{۱۳} البته این تعبیر تنها در شرایط خاصی به عنوان سهم بخشی که در رشد اقتصاد دخالت دارد، به کار می آید.

در سنجش سهم خالص مالی کشاورزی در معادله (۴)، X_a و M_a به عنوان خرید و فروش اجناس و خدمات غیر عامل بخش کشاورزی نسبت به سایر بخشهای اقتصادی تعریف می شود. اندازه گیری به شیوه فوق یعنی مازاد پس انداز کشاورزی علاوه بر فروش خدمات عامل، انتقالات جاری را نیز به عنوان سهم کشاورزی در بر دارد. به طور مثال، درآمد ناشی از مزدکار و درآمدهای اعضای خانوارهای کشاورز شاغل در دیگر بخشهای اقتصاد، به میزان درآمدی است که توسط بخش کشاورزی فراهم می شود. به این ترتیب، دریافت بهره های مالکانه برای مالکین غایب و پرداخت بهره توسط خانوارهای کشاورز برای بازپرداخت وامهای بانکی یا پرداخت به دلالان، ایجاد درآمد برای بخشهای غیر کشاورزی است. در این مقاله، از این نظر جانبداری صورت نمی گیرد بلکه با آنچه که به نظر علمای اقتصاد دوره کلاسیک نزدیک تر است، توافق نظر وجود دارد یعنی کمک یک بخش ویژه برای رشد بخشهای دیگر، به بهره وری فعالیتهای انجام شده در آن بخش بستگی دارد نه بهره وری عوامل تولیدی که از آن بخش ناشی می شود. بنابراین، همان طور که گفته شد، در اصل، باید بر امور مالی خالص یا سهم خالص تولید کشاورزی تأکید داشت و نه بر مازاد پس انداز.

۳. اثر رابطه مبادله

تا حال، جریانهای بین بخشی منابع بر اساس قیمتهای جاری مورد بررسی قرار گرفتند. اما از

۱۳. به عنوان نمونه Mundle & Ohkawa, 1979; Mody et al., 1985; Sheng, 1992

نظر توسعه، سهم کشاورزی در رشد اقتصادی به ارزش واقعی منابع قابل دسترس بستگی دارد. حروف کوچک نشانگر میزانهای واقعی (m, x) ، و P_x و P_m قیمت‌های خرید و فروش در بخش کشاورزی هستند، سهم خالص تولید واقعی بخش کشاورزی (r) به صورت زیر می‌باشد:

$$r = (X_a / P_x) - (M_a / P_m) = X_a - m_a \quad (V)$$

معادله (V) سهم واقعی تولید بخش کشاورزی از نظر اقتصادی است. ارزش خالص واقعی منابع قابل دسترس که از سوی یک بخش یا نهاد و قیمت‌های نسبی بین بخشی انتظار می‌رود، از نظر یک اقتصاد با طیفی گسترده، ناچیز است. اگرچه از نظر بخشی، ارزش واقعی مازاد خالص مالی به شرایط مبادله فروش یک بخش و خرید همان بخش بستگی دارد. افزایش قیمت‌های نسبی به نفع بخش زراعی، دلالت بر کسر درآمد برای آن بخش به زیان بخش‌های دیگر دارد. از این رو، این مقدار عایدی به شاخص قیمت مناسب که برای تعدیل ارزش مازاد بر کسری خالص مالی بخش پذیرفته شده، بستگی دارد. برای درک بهتر این مطلب، P به عنوان شاخص قیمت فرض می‌شود. به طوری که ارزش واقعی مازاد مالی بخش کشاورزی، مطابق گرایش بخش (شامل شرایط تحصیل سودهای تجاری از رابطه مبادله) به صورت زیر نوشته می‌شود:

$$r' = (X_a / P) - (M_a / P) = (V + K) / P = R/P \quad (A)$$

تفاوت میان r و r' در معادلات V و A شرایط تحصیل سودهای تجاری از رابطه مبادله برای بخش کشاورزی است که با TT مشخص می‌شود:

$$r = X_a - M_a = (X_a / P) - (M_a / P) - TT$$

بدین ترتیب، فرمول کلی شرایط تحصیل سودهای تجاری از رابطه مبادله برای بخش کشاورزی به شکل زیر به دست داده می‌شود:

$$TT = X_a(P_x / P - I) + m_a(1 - P_m / P)$$

انتخاب شاخص قیمت مناسب (P) موضوعی قدیمی است که هنوز هم به صورت بحثی

نا تمام باقی مانده است^{۱۴}. ایشیکاوا^{۱۵} استفاده از P_x را برای مازاد صادرات و P_m را برای مازاد واردات پیشنهاد کرده است. با پذیرفتن اینکه $P = P_x$ است، می توان رابطه زیر را برای سهم خالص واقعی مالی در بخش کشاورزی بیان کرد:

$$r = X_a - M_a = (V + K) / p_K - TT$$

$TT = m_a(1 - P_m / P)$ مین شرایط تحصیل سودهای تجاری در رابطه مبادله درآمد بخش زراعی است. علاوه بر انتقالات سرمایه ای و جاری که در بالا بحث شد، سهم خالص واقعی مالی در بخش کشاورزی یک جزء اضافی به نام شرایط مؤثر رابطه مبادله دارد. تنوع سازوکارهای جریان بین بخشی منابع، اهمیت تحلیل غیر منسجم انتقال منابع را از نظر سیاسی منعکس می کند.

۴. برآوردهای جدید جریانهای خالص منابع در ایران

این بخش، چارچوب حسابداری برای سنجش جریانهای بین بخشی منابع ایران را بین سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۷، مورد بررسی قرار می دهد. برآورد واقعی سهم خالص یا تولید خالص کشاورزی از نظر مالی در ایران امکان پذیر نیست. اگرچه نظر غالب بر این بوده است که با سمتگیری صنعتی دولت و غفلت نسبی از کشاورزی، جهت جریانهای منابع خالص طی سالهای ۱۹۶۰-۱۹۷۷ باید به سمت خروج از کشاورزی بوده باشد^{۱۶}. در کار قبلی (کارشناس ۱۹۹۰b)، شاخصهای جزئی جریان منابع، از قبیل مازاد عرضه شده به بازار، مازاد خالص واقعی کشاورزی و رابطه مبادله ای درآمد و ورود سرمایه از جنبه مالی^{۱۷} برآورد شده است. در این مقاله، از این شاخصهای جزئی در ادغام روشهای جدید محاسباتی در مورد بازده مالی به نحوی که تخمین هایی را در مورد جهت جریان منابع خالص

14. Gutmann, (1981); Stuvell, (1956); UN, 1986; Kurabayashi, (1971).

15. Ishikawa, (1967a)

16. Ashrof & Banuazizi, 1982; Katouzian, (1978).

17. Karshenas, 1990b

طی سالهای ۱۹۶۳-۱۹۷۷ فراهم آورد، استفاده می‌شود. از آنجایی که نتایج حاصله در تضاد با باورهای قبلی است (مثلاً مبین ورود جریان خالصی با ابعاد نسبتاً بزرگ به درون بخش کشاورزی است) سعی شده است تا تخمینهای جریانات مالی در مواردی که احتمال خطا ناشی از بی‌دقتی‌های اطلاعاتی وجود دارد، بسیار محافظه‌کارانه صورت گیرد. به همین ترتیب، تخمین‌های به عمل آمده عمدتاً جهت جریان منابع خالص را باکم شماری جریان منابع به درون بخش کشاورزی نشان می‌دهد.

از آنجایی که داده‌های صحیح برای پیش‌بینی جریان واقعی منابع برای سالهای ۱۹۶۳-۱۹۷۷ قابل دسترس نیست، لذا برای محاسبه از جنبه مالی کوشش می‌شود. جدول (۲) منابع مختلف ورود و خروج سرمایه در کشاورزی ایران را طی ۱۹۶۳-۱۹۷۷ نشان می‌دهد. ردیف یک افقی جدول، ورود سرمایه به هزینه دولت برای توسعه را نشان می‌دهد. نظر به اینکه در این زمان، به زمین کشاورزی و درآمد خانوارهای زارع، مالیاتی تعلق نمی‌گرفت لذا نتیجه حاصله می‌تواند به منزله ورود خالص منابع از طریق جریان رسمی و حسابهای انتقال سرمایه به شمار آید. البته، این یک برآورد محافظه‌کارانه است، زیرا ورود هزینه اداری جاری دولت در کشاورزی و سوبسیدهای بهره‌ای و رسمی برای وام‌های کم بهره هیچ یک به حساب نیامده است. حذف اولی به علت مشکلاتی است که امکان داشت در آن تأثیرگذار و حذف دومی به خاطر مشکلات پیش‌بینی شده و ابهاماتی که در تعیین صحت یا نرخ بهره تعادلی بازار ایران طی این مدت وجود داشت، انجام گرفته است.

از آنجا که مطالعه حاضر بیشتر علاقه‌مند به بررسی جهت جریان منابع است (تا برآوردهای دقیق حجم آن) و هدف اولیه نیز عبارت است از آزمون فرضیه‌های محدودیت کشاورزی، لذا این اشتباه، نسبت به برآورد محافظه‌کارانه ورود منابع تخمینی به داخل بخش کشاورزی، ترجیح داده می‌شود.

ردیف دوم افقی جدول، جریان خالص سرمایه خصوصی را در نهادهای مالی نشان می‌دهد. به لحاظ اینکه داده‌های صحیح در مورد جریانهای خالص سرمایه‌ای به واسطه بخش مالی غیررسمی فراهم است، یک توازن سالانه برای آن "حساب" فرض کرده‌ایم. این فرض به نظر قابل قبول می‌آید، اگر هر اشتباهی به یک برآورد غیرواقعی از ورود اعتبار خالص به بخش کشاورزی منجر شود، اعتبارات بخش غیررسمی بسیار کوتاه مدت خواهد بود. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، ورود اعتبار به واسطه وجود سیستم بانکی رو به افزایش گذاشته و به خصوص

در دوران رونق بازار نفت یعنی ۱۹۷۳-۱۹۷۷ توسعه می‌یابد. اگرچه در این دوران، خروج منابع به واسطه افزایش نقدینگی در گردش و سپرده‌های بانکی نیز به سرعت در حال رشد است، به نظر می‌رسد، تمام نتیجه به جز دوران برنامه چهارم یک ورود خالص در حساب سرمایه خصوصی داشته است. همان‌طور که ردیف سوم اقی جدول نشان می‌دهد، ترکیب جریان سرمایه خصوصی و رستی وارده در حال افزایش است و در عین حال مقادیر عظیمی به سوی کشاورزی سرازیر می‌شود که در سراسر دوران مطالعه، محسوس است.

جدول ۲- تأمین مالی برای بازده منابع خالص کشاورزی، ایران ۱۹۶۳-۱۹۷۷

میلیارد ریال

۱۹۷۳-۷۷	۱۹۶۸-۷۲	۱۹۶۳-۷۷	
-۲۴۴	-۷۳/۶	-۳۶/۶	۱- سرمایه رسمی ^۱ ($K_{fg} - K_{gf}$)
-۱۶/۷	۶/۷	-۱	۲- سرمایه خالص خصوصی ($K_{fo} - K_{of}$)
-۱۴۸/۹	-۱۳/۹	-۸/۹	- تغییر در اعتبار بانکی ^۲
۲۴/۶	۵	۲/۱	- تغییر در پول نقد در گردش
۱۰۷/۶	۱۵/۶	۵/۸	- خارج شده از طریق سیستم بانکی ^۳
-۲۶۰/۷	-۶۶/۹	-۳۷/۶	۳- خروج خالص سرمایه $[1+2]$
-۱۱۹/۴	-۴۴/۹	-۲۱/۵	۴- درآمد خالص عوامل ($F_a - Y_a$)
۴۸/۶	۷/۵	۳/۲	- بهره وامهای بانکی ^۴
۶۷/۸	۲۹/۹	۱۵/۴	- بهره وامهای دیگر ^۵
-۲۳۵/۸	-۸۲/۳	-۴۰/۱	- دیگر درآمدها ^۶
-۳۸۰/۱	-۱۱۱/۸	-۶۱/۱	۵- خروج خالص منابع
-۲۵۲/۴	-۱۰۴	-۶۰/۷	- جریانهای مشهود به قیمت ثابت ^۷
۶۰۶/۷	۲۷۱/۴	۹۷/۸	۶- مازاد خالص کشاورزی ^۸
۹۱۶/۴	۲۷۷/۱	۱۲۱/۷	۷- کل جریان ورودی ناخالص سرمایه ^۹
-۳۰۹/۷	-۵/۷	-۲۳/۹	۸- [ستون ۷ منهای ستون ۸]

مأخذ: کارشناس، مسعود (۱۹۹۴)

۱. هزینه‌های عمرانی دولت ۲. تغییر اعتبار اعطایی به بخش کشاورزی از طرف بانکهای تخصصی و تجاری تا آخر سال ۳. تغییر سپرده‌های پس انداز و دیداری خانوارهای کشاورز در پایان سال ۴. خالص پرداخت بهره به نظام بانکی ۵. پرداخت بهره وامهای بخش غیر رسمی ۶. جریان درآمد حاصل از فعالیتهای غیر کشاورزی به بخش کشاورزی، شامل بهره سپرده‌های بانکی، به استثنای پرداختهای اجاره‌ای ۷. تعدیل ارقام ردیف ۵ جدول بر پایه شاخص قیمت خرید کشاورزی (۱۹۶۳=۱۰۰) ۸. ارزش افزوده کشاورزی منهای هزینه‌های مصرفی تولیدکنندگان مستقیم ۹. ردیف ۱ جدول به علاوه جریان ورود ناخالص وامها به بخش کشاورزی

برآورد جریانهای درآمد عامل، افزایش وارده به بخش کشاورزی را نیز نشان می‌دهد (ردیف ۴) که اساساً شامل ورود درآمد ناشی از مزدکار، بهره‌آورها و پرداختهای اجاره هستند. خروج بهره‌آورها برای وامهای بانکی و وامهای بازار غیر رسمی به طور جداگانه محاسبه می‌شود. بخش کشاورزی مقدار زیادی از اعتبار را با نرخهای بهره بالا با کمک مالی از مؤسسات اعتبار کشاورزی تحت حمایت مالی دولت دریافت می‌کند^{۱۱}. پرداخت بهره و وامها از سوی بازار اعتبار غیررسمی، برآوردهای تقریبی از اطلاعات موجود هستند که آنها نیز بر اثر اشتباهاتی که در پی برآوردهای اغراق آمیز از بازده بهره رخ می‌دهد، به وجود می‌آید. آخرین بخش حسابهای درآمد عامل در جدول، به ورود ناخالص کل درآمد در بخش کشاورزی اشاره می‌کند که بیشتر از محل درآمد ناشی از مزدکار تشکیل می‌شود، اما بهره و دیگر دریافتی درآمد عامل را هم دربردارد که منشأ اصلی ورود منابع به بخش کشاورزی را تشکیل می‌دهد، به ویژه طی دهه رونق ۱۹۷۰، وقتی که رشد فاحش نرخ بخش غیرکشاورزی از درآمدهای صادرات نفت سرچشمه می‌گرفت، به افزایش زیاد تقاضای کار منجر می‌شود. تنها بخش اصلی از حسابهای جریان درآمد عامل که در محاسبات وارد نشده است، بازده درآمد از طریق پرداخت اجاره به ملاکان غایب است. اگرچه با برنامه اصلاحات ارضی که اساساً (نظام) ارباب رعیتی از میان رفته را در ابعاد وسیعی کاهش داد، انتظار می‌رود این مسأله وسیله‌ای برای خروج دارایی‌های موجود از بخش می‌باشد. به هر حال، این چشم‌پوشی آنقدر با اهمیت به نظر نمی‌رسد که جریان مالی نسبتاً عظیم به درون بخش کشاورزی را از طریق دیگر سازوکارهای نشان داده شده در جدول، معکوس نماید.

بنابراین، جریانهای مالی با رشد سریع خود در دوره بررسی، برای نشان دادن انتقال منابع خالص به بخش کشاورزی ظاهر می‌شود. این امر نتایج مطالعه قبلی را تأیید می‌کند، در جایی که ترکیب اطلاعات از جنبه مالی و واقعی برای تأمین نشانه‌هایی دال بر جهت جریانهای منابع به کار می‌رود^{۱۸}. این امر از طریق مقایسه مازاد خالص کشاورزی برآورد شده از جنبه واقعی با جریان ورود ناخالص وجوه به داخل بخش کشاورزی از جنبه مالی انجام می‌گیرد. این متغیرها در

ستونهای افقی ۶ و ۷ جدول مجدداً آرایه شده‌اند.

۱. همان طور که در بخش قبلی بحث شد، مازاد خالص کشاورزی اینگونه تعیین می‌شود:

$$NS_a = F_a - (C_{af} + C_{nf}) = (X_a - M_a) + (I_{af} + I_{nf}) \text{ و}$$

$$NS_a = F_a - C_a = (I_a + X_a - M_a) \text{ یا}$$

مازاد خالص کشاورزی به منابعی که توسط بخش کشاورزی برای سرمایه گذاری در بخش خودش و بهره‌برداری در بخشهای دیگر فراهم هستند، اشاره دارد. تفاوت میان این نظر در مورد مازاد کشاورزی و دیگری در مورد مالیه خالص یا سهم تولید خالص کشاورزی عبارت است از سرمایه گذاری کلی در کشاورزی. از اینجا می‌توان اندازه زیر را که حاصل سهم خالص تولید کشاورزی است، به دست آورد:

$$R = X_a - M_a = NS_a - I_a$$

بازده خالص منابع از کشاورزی برابر است با مازاد خالص کشاورزی منهای سرمایه گذاری کلی در بخش کشاورزی. از آنجایی که اطلاعات در خصوص کل سرمایه گذاری در کشاورزی در دسترس نیست، سعی شده است تا از بعد مالی از میان‌کار قبلی، جانشینی برای آن یافت. تا آنجا که به سرمایه گذاری دولت در بخش کشاورزی مربوط می‌شود، ورود سرمایه رسمی که هزینه توسعه دولت در بخش کشاورزی است، می‌تواند به عنوان یک جانشین مقبول عمل کند. فرض بر این است که برای سرمایه گذاری در بخش خصوصی، کل وامهای ناخالص برای کشاورزی برابر است با سرمایه گذاری خصوصی (که فرضی محکم است). با توجه به این فرضیه‌ها، مازاد خالص که به کشاورزی منتقل می‌شود، برابر با مازاد خالص کشاورزی منهای کل ورود سرمایه ناخالص به کشاورزی خواهد بود که در سطر هشتم جدول (۲) نشان داده شده است. مقایسه این ارقام و برآوردهای جدید در سطر ۵ نشان می‌دهد که این مقیاس، همان نتایج را در جهت گردش منابع به بار می‌آورد بنابراین، حجم ورود مازاد به ویژه طی دهه ۱۹۷۰ کمتر برآورد می‌شود. این امر نشان می‌دهد که به استثنای اشتباهات و سایر غفلتها، سرمایه گذاری خصوصی در (بخش) کشاورزی طی دهه ۱۹۶۰ بیشتر از ورود سرمایه استقرافی بوده است اما در دهه ۱۹۷۰، با افزایش سریع وامهای بانکی، این دو مقیاس به طور قابل قبولی به هم نزدیک شده‌اند.

تاکنون بحث پیرامون اثر جریان منابع یا اجزای آشکار جریان مالی بر قیمت‌های جاری بود. همانطور که جدول (۲) نشان می‌دهد، این نتایج وقتی به ارزش‌های واقعی تبدیل می‌شوند، تغییر اساسی نمی‌کنند. حتی در شرایط واقعی، قیمت‌های مبنای سال ۱۹۶۳، حساب مشهود ورود منابع رو به رشدی را در بخش کشاورزی، طی مدت این تحقیق، نشان می‌دهد. اگرچه این ارقام جریان‌های مشهود را در بعد مالی به حساب نمی‌آورند، درآمد از طریق اثر رابطه مبادله‌ای جریان می‌یابد.

۵. اثر رابطه مبادله

محاسبه درآمد و رابطه خالص مبادله کالای بخش کشاورزی برای سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۷۷ در جدول (۳) نشان داده شده است. همان‌طور که مشاهده می‌شود، در این دوره یک حرکت پایدار رابطه مبادله‌ای به نفع کشاورزی وجود داشت که طی سال‌های صعود قیمت نفت در دهه ۱۹۷۰، سرعت پیدا کرد. رابطه خالص مبادله کالای این دوران بیشتر از ۵۷ درصد به نفع کشاورزی توسعه یافت که متجاوز از ۴۷ درصد آن بین سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۷۷ انجام گرفت. تا سال ۱۹۷۷، عواید درآمدی توسعه رابطه مبادله‌ای در بخش کشاورزی تقریباً برابر با ۸۲ میلیارد ریال بود (بر اساس قیمت‌های سال ۱۹۶۳) که از عواید درآمد حقیقی حاصل از رشد طبیعی ارزش افزوده در این بخش بیشتر بود. ورود منابع از طریق بودجه‌ریزی و اعتبار و سایر سازوکارها بر اساس حساب مشهود، دلیل ورود منابع خالص واقعی در کشاورزی نمی‌باشد. اگرچه این نتیجه به طور قطع به انتخاب سال مبنای سنجش تأثیر رابطه مبادله بستگی دارد. با توجه به پیشرفت‌های قابل توجهی که در رابطه مبادله بخش کشاورزی وجود دارد، هرگاه سال‌های دیگر به عنوان سال پایه انتخاب شود، استنتاج فوق به سهولت معکوس می‌گردد.

جدول ۳- رابطه مبادله کشاورزی، ایران ۱۹۶۳ - ۱۹۷۷

رابطه مبادله درآمد ^(۱) در سال پایه		رابطه خالص تهاتری مبادله (P_a/P_n)	شاخصهای قیمت کشاورزی		سال
۱۹۷۰	۱۹۶۳	(خرید/فروش)	خرید (P_n)	فروش (P_a)	
-۶/۹	۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۹۶۳
-۱/۴	۵/۲	۱۰۸/۲	۱۰۲/۰	۱۱۰/۴	۱۹۶۴
-۰/۲	۶/۷	۱۱۰/۰	۱۰۰/۵	۱۱۰/۴	۱۹۶۵
-۰/۶	۷/۱	۱۰۹/۵	۱۰۰/۰	۱۰۹/۵	۱۹۶۶
-۱/۹	۶/۵	۱۰۸/۱	۱۰۰/۹	۱۰۹/۱	۱۹۶۷
-۲/۴	۷/۱	۱۰۷/۸	۱۰۲/۶	۱۱۰/۶	۱۹۶۸
-۰/۴	۹/۶	۱۰۹/۹	۱۰۴/۳	۱۱۴/۶	۱۹۶۹
۰/۰	۱۰/۷	۱۱۰/۳	۱۰۵/۸	۱۱۶/۷	۱۹۷۰
۸/۴	۱۷/۴	۱۱۸/۸	۱۱۰/۵	۱۳۱/۳	۱۹۷۱
۱۱/۴	۲۱/۶	۱۲۰/۵	۱۱۴/۴	۱۳۷/۹	۱۹۷۲
۱۹/۳	۳۰/۳	۱۲۵/۸	۱۲۶/۴	۱۵۹/۰	۱۹۷۳
۴۸/۶	۵۷/۵	۱۵۱/۳	۱۳۹/۷	۲۱۱/۴	۱۹۷۴
۴۲/۵	۵۳/۳	۱۴۱/۷	۱۴۵/۳	۲۰۵/۹	۱۹۷۵
۵۴/۴	۶۵/۷	۱۴۷/۵	۱۶۱/۲	۲۳۷/۷	۱۹۷۶
۷۰/۹	۸۱/۷	۱۵۷/۳	۱۸۰/۴	۲۸۳/۷	۱۹۷۷

مأخذ: کارشناس، مسعود (۱۹۹۴)

۱. محاسبه شده طبق رابطه $(1 - P_x / P_m) X_a$ ، میلیارد ریال، بر اساس قیمت‌های ۱۹۶۳ و ۱۹۷۰.

در انتخاب سال مبنای مناسب، باید به این نکته توجه داشت که در این دوره مطالعاتی، دولت ایران از یک سیاست جانشین قوی واردات پیروی کرد که حمایت بالایی از بخش صنعت را موجب شد. همچنین، دولت قیمت کالاهای عمده کشاورزی را از طریق سیاست واردات مواد غذایی تنظیم نمود. به علاوه، طی این مدت، واردکنندگان کالاهای مختلف تولیدی و مصرفی به بخش کشاورزی از دولت کمکهای مالی دریافت کردند. متأسفانه تحقیقات عملی که بتواند میزان حمایت بخش کشاورزی را طی سالهای مختلف از این دوره مطالعاتی نشان دهد، وجود ندارد. با توجه به آنچه ایشیکاوا^{۱۹} به عنوان یک سال "معمولی" اشاره کرده است، واضح است که از ۱۹۷۳ - ۱۹۷۷ از جهت سالهای بعد از رونق نفت، سالهای نمونه نیستند و اقتصاد به علت مخارج مالیاتهای عظیم نفتی در بعد داخلی دچار عدم موازنه شدید گردید. برای مثال، رابطه مبادله درآمدی محاسبه شده بر اساس سال پایه ۱۹۷۰، حاکی از جریان خروجی اندکی طی دهه ۱۹۶۰ است که در مقایسه با جریانهای ورود منابع مالی در حسابهای مشهود، بسیار ناچیز است. این جریان، طی دهه ۱۹۷۰ وقتی که بر پایه قیمت‌های ۱۹۶۳ محاسبه می‌گردد، به یک جریان ورودی عایدات درآمدی برابر با همان مقدار تبدیل می‌گردد (به جدول ۳ مراجعه شود).

مقایسه میان تغییر رابطه مبادله کشاورزی در ایران و تغییر قیمت‌ها در سطح بین‌المللی نیز می‌تواند در تشخیص یک نظام قیمت‌گذاری بر پایه مبنایی مناسب، مفید باشد. نمودار (۱) تغییر این دو رشته رابطه مبادله را طی سالهای ۱۹۶۳ - ۱۹۷۷ نشان می‌دهد (این دو به عنوان اعداد شاخص با ۱۰۰ = ۱۹۶۳ ترسیم شدند). همان طوری که مشاهده می‌شود، به استثنای افزایش قیمت جهانی کالا در سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴، رابطه مبادله کشاورزی در ایران نسبت به سطح جهانی ترقی کرده است که به صورت شفاف عریضی رو به افزایش است. تا پایان دوره مطالعاتی، رابطه مبادله در ایران نسبت به سطح بین‌المللی، ۶۵ درصد بالاتر بود. البته میزانی که نشان می‌دهد، یک قیمت‌گذاری نسبی بالا یا پایین (محصولات) کشاورزی در مقابل محصولات صنعتی در ایران است که به حمایت بخشهای مختلف و کمکهای مالی مشخص به

بخش کشاورزی در سال ۱۹۶۳ بستگی دارد و اطلاعات کافی در این مورد وجود ندارد. اگرچه اطلاعات موجود به قیمت‌گذاری نسبتاً پایین محصولات کشاورزی در سال ۱۹۶۳ اشاره دارد، احتمال اینکه اختلاف رابطه مبادله بین ایران و جهان در اوایل و اواخر دهه ۱۹۷۰ بیشتر از ۶۰ درصد باشد نیز وجود ندارد. به طور مثال، طبق اطلاعات گردآمده توسط کارشناس (۱۹۹۰)، میزان حمایت صوری از محصولات صنعتی، به نسبت عواید گمرکی به کل واردات که در اوایل دهه ۱۹۶۰ اندازه‌گیری شد، از ۳۰ درصد کمتر بود. کاهش شدید نرخها می‌تواند در اثر مصرف کالاهای لوکسی باشد که در خریدهای بخش کشاورزی به هیچ وجه به حساب نمی‌آیند و از تأثیر آن بر رابطه مبادله (محصولات) کشاورزی کمتر سخنی به میان آمده است.

برای تعیین میزان رکود شرایط تجارت (محصولات) کشاورزی ایران در سال ۱۹۶۳ آن را با وضعیت تجارت آزاد مقایسه می‌کنیم که این امر خود موجب کسب تجربه تاریخی در دهه ۱۹۵۰ نیز شد. از جنگ کره و افزایش قیمت کالا در اوایل دهه ۱۹۵۰ و بعد از آن، شرایط تجارت (محصولات) کشاورزی در دنیا سیر نزولی را طی کرد. طبق اطلاعات تهیه شده گیریلی و یانگ^{۲۰}، شرایط تجارت بین‌المللی کالاهای اولیه کشاورزی نسبت به تولیدات صنعتی بین سالهای ۱۹۵۳ و ۱۹۶۰ حدود ۱۰ درصد افت داشت. اگرچه برآورد رابطه مبادله (محصولات) کشاورزی ایران طی این دوره در دسترس نیست، شواهد موجود، گویای آن است که کلاً شرایط تجارت به نفع کشاورزی در تغییر است و این بخش نسبت به صنعت از حمایت بیشتری برخوردار است.^{۲۱}

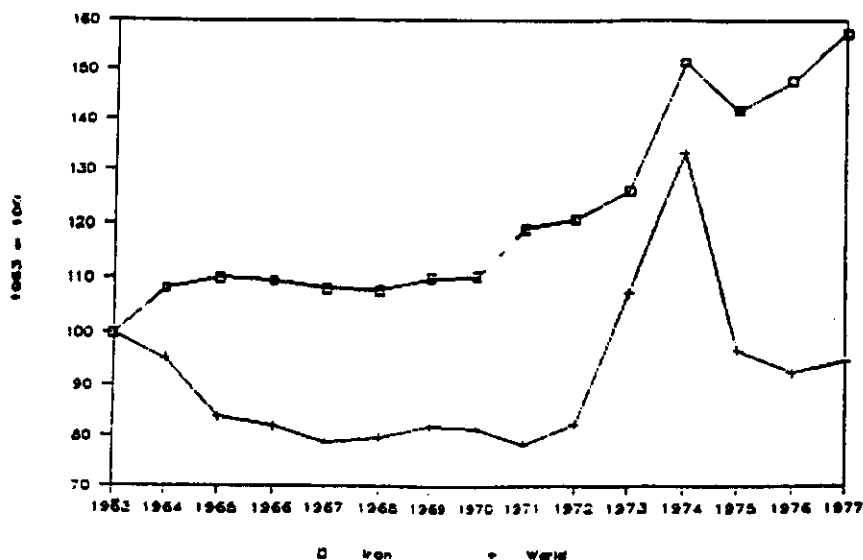
برای نمونه، شاخصهای قیمت عمده فروشی غلات و مواد غذایی حیوانی از ۱۹۵۳ - ۱۹۶۰، ۶۷/۱ و ۱۰۳ درصد و به طور کلی شاخص قیمت عمده فروشی در همان مدت ۱۵ درصد افزایش داشت. این امر در واقع نمایانگر کاهش قیمت کالاهای ساخته شده از ۱۹۵۳ - ۱۹۶۰ می‌باشد.

20. Yong & Grilli, (1988)

21. Karshenas, (1990b): ch.5

نمودار ۱- رابطه مبادله کشاورزی ۱۹۶۳-۱۹۷۷

مقایسه ایران و - جهان



طی همان مدت، شاخص قیمت عمده فروشی کالاهای وارداتی (به ویژه کالاهای صنعتی) تا ۱۷ درصد و منسوجات تا ۵ درصد کاهش داشت. زمانی که رابطه مبادله بین المللی مخالف کشاورزی حرکت می کند، این نکته نشانگر مزیت رابطه مبادله واقعی برای بخش کشاورزی است. بنابراین، شواهد موجود، بهبود قابل توجه در رابطه مبادله (محصولات) کشاورزی ایران در مقایسه با بازار بین المللی را طی ۱۹۵۳-۱۹۷۷ بیان می کند. اگرچه این شواهد هنوز مشخص نمی کند که در کدام یک از این سالها، نظام قیمتی به یک نظام قیمتهای نسبی تجارت آزاد نزدیک تر است ولی به روشنی نشان می دهد که افزایش قیمت مواد غذایی طی دوره رونق اقتصادی اواخر دهه ۱۹۵۰، هرگاه که سیاست واردات مواد غذایی آزادتر بود، این افزایشها متعادلتر بود. با محاسبه قیمتتهای سال ۱۹۶۳، درآمد رابطه مبادله به علت اثر رابطه مبادله ای، به صورت یک ارزیابی محافظه کارانه عواید درآمد واقعی ظاهر خواهد شد.

به طور خلاصه، این جریانهای مالی، ورود منابع خالص از دو جنبه حسابهای مشهود و

نامرئی در کشاورزی ایران را نشان می‌دهد. اگرچه لازمه یک برآورد درست و دقیق از مقادیر مورد بحث، تحقیق بیشتر است، بنابراین طی دوره تحقیق، بار مالی بخش کشاورزی روی بقیه اقتصاد افزایش یافت. این مطلب به واسطه وجود اندوخته‌های واقعی در بخش نفت و رشد بهره‌وری کار در بقیه اقتصاد به ویژه بخش تولید کالا امکان‌پذیر شد. برای شناخت عوامل ضمنی که در توضیح این پدیده مؤثر بود، به بررسی جنبه واقعی فرایند جریان منابع که در بخش بعدی انجام می‌گیرد، نیاز می‌باشد.

۶. جریانهای واقعی منابع

جریانهای مالی که در بخش قبلی مورد بحث قرار گرفت، مانند جنبه واقعی حسابهای جریان کالا است. ورود واقعی سرمایه از طریق بودجه عمرانی، حساب سرمایه‌های خصوصی، و درآمد ناشی از مزد کار و عواید درآمدی از طریق اثر رابطه مبادله‌ای بین ۱۹۶۳ - ۱۹۷۷ به ورود گسترده ناخالص منابع از جنبه واقعی به بخش کشاورزی تبدیل شدند. طی این دوره، جریان تولیدات فنی مدرن مثل کودهای شیمیایی، سموم دفع آفات، ماشین‌آلات کشاورزی در بخش کشاورزی، به سرعت رشد کرد. مصرف کود شیمیایی از ۳۲ هزار تن در اوایل دهه ۱۹۶۰ به سالانه ۶۷۵ هزار تن در اواسط دهه ۱۹۷۰ افزایش یافت. در حالی که طی همان مدت، سرمایه‌گذاری در استفاده از ماشین‌آلات کشاورزی در شرایط واقعی هفت برابر شد. برای اطلاع از نبود میزان متناسبی از خروج مالی از طریق ورودیهای واقعی و مالی ناخالص باید جنبه واقعی استفاده از کارایی منابع را به ویژه با توجه به بهره‌وری سرمایه‌گذاری در کشاورزی و مصرف بخش کشاورزی، بررسی نمود.

مقایسه ایران و تایوان در دوره ۱۹۱۱ - ۱۹۶۰ نشان می‌دهد که در تایوان، برخلاف ایران، کشاورزی کمک مالی خالص اساسی و روبه‌رشدی به سایر بخشها کرده است. اما اقتصاد ایران مانند تایوان بین ۱۹۶۳ - ۱۹۷۷ شاهد رشد سالانه جمعیت نزدیک به ۳ درصد بوده است. همچنین، در این مدت تعداد کارگران کشاورز، در نتیجه مهاجرت‌های روستا به شهر و جذب نیروی کار در بخشهای دیگر اقتصاد دارای کاهش سالانه ۱٪ بود. ارزش افزوده کشاورزی در ایران مانند تایوان به میزان متوسط تقریباً ۴ درصد و رشد بهره‌وری کار به ۲ تا ۳ درصد در سال

رسید (نقاط مشابه اقتصاد دو کشور) اما تفاوت این دو اقتصاد از جهت جریان خالص منابع، از تفاوت‌های موجود در کارایی کاربرد سرمایه و نحوه مصرف آن در بخشهای مربوط به کشاورزی آنها ناشی می‌شود.

محور اصلی سیاست کشاورزی در ایران، طی این تحقیق، کشاورزی مکانیزه بسیار سرمایه‌بر بود. علاوه بر تشویق بخش خصوصی در تثبیت و مکانیزه زمین در قالب کمکهای مالی مختلف^{۲۲}، همچنین دولت برای سرعت بخشیدن به فرایند مکانیزه کردن از طریق ایجاد تشکلهای جدید واحدهای تولیدی مثل تعاونیهای کشاورزی و مجتمع‌های کشت و صنعت مستقیماً مداخله کرد. هزینه‌های توسعه دولت که سود زیادی برای مزارع مکانیزه جدید در مقیاس بزرگ داشت و کمک ناچیزی به رشد تولید کرد، در اثر جابجا سازی هزینه هزاران خانوار روستایی به وجود آمد.^{۲۳} همچنین، بیشتر از ۳۰ درصد از اعتباری که توسط بانکهای تخصصی اعطا شد، به وسیله کارهای کشت و صنعت تحت حمایت دولت در مقیاس بزرگ جذب شد. تحقیقات زیاد در مورد کشاورزی ایران نشان می‌دهد که از تولید کشاورزی و به ویژه تولید در پروژه‌های جدید تحت حمایت دولت و تخصیص منابع مالی و انسانی قابل توجه در بخش کشاورزی، بازده مناسبی وجود ندارد.^{۲۴} البته رفاه متوسط زارعین ثروتمندی که از طریق برنامه اصلاحات ارضی در دهه ۱۹۶۰ صاحب زمین شده‌اند، از منابع و اعتبارات جدید دولتی سرچشمه گرفته است.^{۲۵} عکس‌العمل مطلوب این گروه که نقطه اتکای کشاورزی ایران را تشکیل دادند، دلیل رشد قسمت عمده تولید و مازاد بازار در این دوره بود.^{۲۳}

بر خلاف تایوان که سرمایه‌گذاری ثابت، نقش مهمی در جلوگیری از یک سلسله پیشرفتهای فنی مرتبط با اصلاح اراضی به وسیله افزایش کارایی فن آوری کود جدید داشت، در ایران سرمایه‌گذاری ثابت به سمت هرچه مکانیزه‌تر کردن کشاورزی جهت گرفت. بین سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۴ مقدار زمین زیرکشت به لحاظ سرمایه‌گذاری زیربنای سازی اراضی دولت، تا ۴۰ درصد رشد کرد که کلاً به کشاورزی مکانیزه گسترده، اختصاص داشت. نتیجه حاصله عبارت از این که از یک طرف، ۶۰ درصد از خانوارهای کشاورز متشکل از کشاورزان روستایی فقیر و کارگران فاقد

22. Nowshirwani, (1976)

23. Karshenas, (1990b): Ch.6

زمین، با حداقل سطح زندگی و بهره‌وری، روزگار گذراندند و از طرف دیگر، مبالغ هنگفتی روی مزارع مکانیزه بسیار سرمایه بر، هزینه شد تا زمینه رشد اشتغال و تولید را تا حدودی فراهم کرد. ناکارایی سرمایه ثابت تنها منبع واگرایی در مسیر و الگوی جریان منابع در ایران و تایوان نیست. عامل مهم دیگر، رشد سریع مصرف در بخش کشاورزی ایران طی ۱۹۶۳ - ۱۹۷۲ بود. مصرف واقعی هر خانوار در بخش کشاورزی سالانه $\frac{۲}{۳}$ درصد رشدی بیشتر یا کمتر از بهره‌وری کار در این بخش داشت. اگرچه مصرف هر خانوار در شرایط واقعی بین ۱۹۷۲ - ۱۹۷۷ سالانه بیشتر از ۷ درصد رشد داشت. چنین نرخهای رشد حیرت انگیزی در دوره رونق (قیمت) نفت به وسیله افزایش قابل توجه درآمد کار خانوارهای کشاورز از فعالیتهای غیر کشاورزی، کمکهای مالی وسیع به بخش کشاورزی، و سودهای واقعی درآمد از طریق توسعه رابطه مبادله امکان پذیر شد. برعکس تایوان که بخش عمده عواید درآمدی در بخش کشاورزی از طریق مالیات بندی غیر مستقیم دولت از بخش کشاورزی خارج می‌شد، در ایران مالیات بندی مستقیم از درآمد کشاورزی و مالیات بر زمین، طی مدت تحقیق، وجود نداشت. با توسعه مالی اندک مناطق روستایی ایران، قسمت عمده درآمدهای جدید برای مصرف کننده هزینه شد. این امر سرچشمه اصلی جریان منابع خالص به بخش کشاورزی است که از یک طرف، ورود کالاهای مصرفی را از بخش غیر کشاورزی افزایش داد و از طرف دیگر، باعث کاهش رشد مازاد عرضه شده به بازار کشاورزی شد. کاهش نرخ رشد مازاد بازار در زمانی که مصرف مواد غذایی در اقتصاد بالا می‌رفت، به افزایش سریع میزان واردات مواد غذایی منجر شد (به جدول ۴ مراجعه شود). در برخی مطالعات، این افزایش میزان واردات مواد غذایی اشتباهاً به بازدهی ضعیف کشاورزی نسبت داده شد.^{۲۴} روند نرخ رشد (مطابق با هر استاندارد و بالای نرخ رشد جمعیت) ارزش افزوده برای سالهای ۱۹۶۳ - ۱۹۷۰ و ۱۹۷۰ - ۱۹۷۷ به ترتیب بین $\frac{۵}{۵}$ و $\frac{۴}{۳}$ درصد بود.

جدول ۴- تقاضای شهری، مازاد عرضه شده به بازار و واردات مواد غذایی

ایران ۱۹۶۳ - ۱۹۷۷

قیمتهای سال ۱۹۶۳، میلیارد ریال

روند نرخهای رشد		۱۹۷۷	۱۹۷۰	۱۹۶۳	
۱۹۷۷-۱۹۷۰	۱۹۷۰-۱۹۶۳				
۹/۳	۸/۳	۲۳۸/۲	۱۳۰/۷	۷۴/۲	۱- مصرف واقعی غذا توسط بخش غیرکشاورزی
۲۸/۰	۱/۹	۳۲/۱	۲/۹	۲/۰	۲- واردات واقعی غذا
-	-	۱۳/۵	۲/۲	۲/۷	۳- نسبت واردات (%) (سطر ۱ به سطر ۲)
۶/۱	۸/۳	۱۲۰/۶	۸۶/۳	۵۱/۹	۴- مازاد واقعی غذای عرضه شده به بازار

مأخذ: کارشناس، مسعود (۱۹۹۰)

بنابراین، مشکل اصلی با توجه به سؤال جریان منابع بین بخشی، دوبرابر شد. از طرفی، افزایش مازاد بازار و تولید با میزان افزایش مصرف تولید در بخش (کشاورزی) متناسب به نظر نمی‌رسد. به طور مثال، این امر سرعت نرخ رشد تولید در دهه ۱۹۷۰ را به رغم افزایش واقعی ورود منابع حقیقی و مالی به بخش (کشاورزی) کاهش و از طرف دیگر، نرخ بالای رشد مصرف در خانوارهای کشاورز، به ویژه در دهه ۱۹۷۰ با نرخ رشد بهره‌وری کار در بخش کشاورزی متناسب بود. ترکیب این دو عامل به طرح هزینه سربار مالی رو به رشد برای بقیه اقتصاد از سوی بخش کشاورزی منجر شد.

جمع‌بندی و ملاحظات

در مقاله حاضر، یک چارچوب حسابداری برای جریان منابع بین بخشی که بتواند به عنوان یک چارچوب واحد برای مقایسه بین کشورها عمل کند، ایجاد گردید. این چارچوب

حسابداری بر اساس یک ماتریس ساده حسابداری اجتماعی با ورودیهای حداقل که به خوبی نمایانگر جریان منابع بین بخشی بین کشاورزی و بقیه اقتصاد است، ساخته شد. این چارچوب برای تنظیم نظریه‌های مختلف (راجع به) مازاد کشاورزی و نمایش تجزیه‌های متعدد جریان مازاد خالص بین بخشها از جنبه مالی و حقیقی استفاده شد. همچنین، سنجش مازاد کشاورزی در شرایط واقعی بحث شد و برای سنجش اثر رابطه مبادله‌ای، فرمولی کلی معرفی گردید.

چارچوب حسابداری ارائه شده نه فقط به شفافیت تعاریف گوناگون مازاد کشاورزی ارائه شده در ادبیات، کمک می‌نماید بلکه در سنجش جریان منابع به منظور ساختن مقیاسهای جریان منابع برای کشورهای همسان، نیز ضروری است. این چارچوب برای بررسی الگوها و فرایندهای جریان منابع بین بخشی ایران طی سالهای ۱۹۷۳ - ۱۹۷۷ به کار برده شد. برآوردهای مالی جدید جریان منابع بین بخشی نشان می‌دهد که برعکس عقیده متداول، بخش کشاورزی ورود حجم مالی خالص قابل توجهی را در دوره مورد مطالعه، دریافت کرد. ظاهر امر نشان می‌دهد که این منابع شامل ورود عظیم سرمایه از طریق سرمایه‌گذاری دولتی و اعتبارات بانکی به بخش خصوصی، همین‌طور جریان ورود قابل توجهی از درآمد عامل به ویژه به شکل درآمد کار اعضای خانوار کشاورز شاغل در فعالیتهای غیر کشاورزی است. از بعد نامرئی نیز، کار روی یک فرضیه قابل قبول در مورد نظام قیمت مبادله‌ای داد که ظاهر بخش کشاورزی ورود واقعی را از طریق اثر رابطه مبادله‌ای دریافت می‌کند. این مقاله مدعی نیست که برآوردهای دقیقی از حجم جریان مالی منابع به عمل آورده است، چون قبول روشهای برآوردی به لحاظ تخمین محافظه کارانه ورود منابع به بخش کشاورزی باعث بروز اشتباه می‌شود. برآوردهای دقیقتر به تحقیق بیشتر روی محاسبه واقعی جریان منابع نیاز دارد که رسیدگی مجدد نتایج حاصله را امکان‌پذیر می‌سازد. آنچه خارج از بحث به نظر می‌رسد، عبارت از این است که بار مالی کشاورزی روی بقیه اقتصاد، طی دوره تحقیق، و حجم واقعی جریان منابع خالص در این بخش طی دهه ۱۹۷۰ افزایش یافت.

مذاکره موجود در مورد جریان واقعی منابع بین بخشی به نحوی مورد بررسی قرار گرفت که عوامل ضمنی را که می‌تواند به توضیح چارچوب مشاهده انتقال مازاد خالص کمک کند، مشخص سازد. اولاً، مشاهده شد که رشد تولید و بهره‌وری کار در بخش کشاورزی با افزایش

منابع زمینی و سرمایه جدید در این بخش متناسب نبود. انتظار می‌رود که این امر با فرض ثابت ماندن مصرف خانوارهای کشاورز از طریق مازاد بالقوه عرضه شده به بازار به ازای هر واحد از جریان نهاده کالای تولیدی جدید به داخل بخش، تأثیر مثبتی بر جریانهای ورود خالص منابع داشته باشد. ثانیاً، طی دوره مورد مطالعه، بخش کشاورزی نرخهای رشد مصرفی را نشان داد که بسیار بالاتر از نرخ بود که رشد بهره‌وری کار در این بخش تضمین می‌کرد و این امر نشانگر فشار دوگانه‌ای بر جریان خروجی مازاد از طریق کاهش نرخ رشد مازاد عرضه شده به بازار و افزایش تقاضا برای خریدهای مصرفی از سایر بخشهای اقتصاد است.

این امر از نرخ رشد سریع درآمدهای خانوار کشاورز، به ویژه عواید درآمدی اثر رابطه مبادله‌ای و رشد جریان درآمد عوامل به داخل بخش کشاورزی، ناشی شد. یک وجه تمایز تجربه ایران از تایوان، فقدان هرگونه تلاش از جانب دولت برای خارج کردن قسمتی از این درآمد جدید از راه مالیات بندی مستقیم از بخش کشاورزی بود. شواهد مذکور حاکی از آن است که به رغم توسعه مالی اندک مناطق روستایی ایران، ورود درآمد جدید به طور گسترده‌ای به طرف افزایش مصرف خانوارهای کشاورز هدایت شد.

مشکلات کشاورزی ایران که طی دوره مورد مطالعه بروز نمود، ناشی از ناکارایی مصرف منابع در بخش بود و نه تراکم منابع در خارج بخش که نتیجه تمایل گاه و بیگاه دولت نسبت به صنعتی شدن بود. همانگونه که بحث شد، به نظر می‌رسد مقایسه این نتیجه گیری با تجربه دیگر کشورهای آسیایی، تأیید این مدعا است.^{۲۵}

منابع

1. Ashraf, A., 1982, **Dehghanan, Zamin va Enghelab**, in Ketab-e Agh, Tehran.
2. Ashraf, A. and A. Banuazizi, 1980, **Policies and Strategies of Land Peform** in Iran, in B. Inayatollah (ed), Land Reform: Some Asian Experiments, Asian and Pacific Administration Center, Kuala Lumpur, Malaysia, pp. 15-60.
3. Bharadwaj, Krishna, 1979, **Towards a Macroeconomic Framework for a Developing Economy: The Indian Case** , The Manchester School (Sept.), pp. 270-302.
4. Byres, T., 1979, **Of Neo-Populist Pipe-Dreams: Daedalus in the Third World and the Myth of Urban Bias**, Journal of Peasant Studies, Vol. 6, No.2, pp. 210-44.
5. Denman, D.R., 1973, **The King's Vista: A Land Reform Which Has Changed the Face of Persia**, Berkhamsted.
6. Ellman, M., 1975; **Did the Agricultural Surplus Provide the Resoruces for the Increase in Investment in USSR During the First Five-Year Plan**, Economic Jouranl, 85, pp. 884-64.
7. Grilli, E.R. and M.C Yang, 1988, **Primary Commodity Prices, Manufactured Gods Prices, and the Terms of Trade of Developing Countries: What the Long Run Shows**, The World Bank Economic Review, Vol. 2, No. 1, pp. 1-47.
8. Gutmann. P., 1981. **The Measurement of Terms of Trade Effects**, Review of Income and Wealth, 27, pp. 433-53.
9. International Labour Organization (ILO), 1972, **Employment and Income Policies for Iran**, 1972, Geneva.

10. Ishikawa. S., 1972, **Resource Flows between Agriculture and Industry: the Chinese Experience**. The Developing Economies, Vol. 5, No. 1, pp.3-49.
11. Ishikawa. S. 1976a, **Economic Development in Asian Perspective**, Tokyo: Kriokuniya Bookstore.
12. Ishikawa. S. 1967, **Resource Flow between Agriculture and Industry: The Chinese Experience**. The Developing Economies, Vol.5, No. 1, pp. 3-49.
13. Ishikawa. S. 1988, **Patterns and Processes of Intersectoral Resource Flows: Comparison of Cases in Asia**, in G. Ranis and T.P. Schultz (eds.), The State of Development Economics, Oxford: Basil Black well.
14. Jorgenson, D.W., 1961, **The Development of a Dual Economy**, Economic Journal, 71, pp. 309-34.
15. Karshenas, M., 1989, **Intersectoral Resource Flows and Development: Lessons of Past Experience, World Employment**, Programme Working Paper 99, Geneva: ILO.
16. Karshenas, M., 1990a, **Oil Income, Industrialization Bias, and the Agricultural squeeze Hypothesis: New Evidence on the Experience of Iran**, Journal of Peasant Studies, Vol. 17, No.2, Vol 5, No.3, pp. 245-72.
17. Karshenas, M., 1990b, **Oil, State and Industrialization in Iran**, Cambridge: Cambridge University Press.
18. Karshenas, M., 1994, **Industrialization and Agricultural Surplus: A Comparative Study of Economic Development in Asia**, Oxford: Oxford University Press.
19. Katouzian, H., 1978, **Oil versus Agriculture: A Case Study of Dual Resource Depletion in Iran**, Journal of Peasant Studies, Vol, 5< No, 3, pp. 347-69.

20. King, B., 1981, **What is a SAM? A Layman's Guide to Social Accounting Matrices**, Washington, DC: World Bank.
21. Kurabayashi, 1971, **The Impact of Change in Terms of Trade on a System of National Accounts**, 5th Review of Income and Wealth, Vol. 17, No. 3, pp. 285-99.
22. Lewis, W.A. 1954, **Economic Development with Unlimited Supplies of Labour**, The Manchester School (May).
23. Lipton, M., 1977, **Why Poor People Stay Poor: Urban Bias in World Development**, Cambridge, MA: Harvard University Press.
24. McLachlan, K.S., 1988, **The Neglected Garden: The Politics and Ecology of Agriculture in Iran**, London.
25. Majd, M.H., 1983, **Land Reform and Agricultural Policy in Iran, 1962-78**, International Agricultural Economics Study, New York: Department of Agricultural Economics.
26. Marx, Karl 1976, **Capital, I**, London: Penguin.
27. Marx, Karl, 1977, **Capital, III**, London: Lawrence & Wishart.
28. Millar, J.R. 1970, **Soviet Rapid Development and the Agricultural Surplus Hypothesis**, Soviet Studies, 22, pp. 77-91.
29. Ministry of Interior Affairs, 1960, **National Agricultural Census**, Tehran.
30. Mody, A., 1981, **Resource Flows between Agriculture and Non-Agriculture in India, 1950- 1970**, Economic and Political Weekly, Annual Number (March).
31. Mody, A., Mundle, S. and K. N. Raj 1985, **Resources Flows from Japan and India**, in K. Ohkawa and G. Ranis (eds), **Japan and the Developing Countries: A Comparative Analysis**: Oxford: Basil Blackwell.

32. Morrison, C, and E. Thorbecke, 1990, **The Concept of the Agricultural Surplus**, World Development, Vol, 15, No. 8, pp. 1081-95.
33. Mundle, S., 1981, **Surplus Flows and Growth Imbalances**, New Delhi: Applied Publishers.
34. Mundle, S. and Ohkawa, K. 1979, **Agricultural Surplus Flow in Japan, 1888-1973** The Developing Economies, 17, Sept.
35. Nowshirwani, V.F. 1976, **Technology and Employment Programme: Agricultural Mechanisation in Iran**, Working Paper 28, Geneva: ILO.
36. Ohkawa, K., Shimizu, Y. and N. Takamatsu, 1978, **Agricultural Surplus in an Overall performance of Savings-Investment**, in Japan's Historical Experience and the Contemporary Developing Countries: Issues for Comparative Analysis, Papers and Proceedings of the Conference, Tokyo: International Development Center of Japan.
37. Pyatt, G. and E. Thorbecke, **Planning Techniques for a Better Future**, Geneva: ILO.
38. Pyatt, G. and A. Roe, **Social Accounting for Development Planning with Special Reference to Sri Lanka**, Cambridge: Cambridge University Press.
39. Quesnay, Francois, 1758, **Tableau Economique (Eng. Trans.)**, London: Macmillan.
40. Salehi-Isfahani, D., 1989, **The Political Economy of Credit Subsidy in Iran, 1973-1978**, International Journal of Middle Easter Studies, 21, pp.359-79.
41. Seton, F., 1957, **The Transformation Problem** , Review of Economic Studies, 24, PP, 149-60.
42. Shafa-eddin, S.M, 1980, **A Critique of Development Policies Based on Oil**

Revenues in Recent Years in Iran , Ph.D. thesis (Oxford).

43. Sheng, Y., 1992, **Intersectoral Resource Flows and China's Economic Development**, London: Macmillan.
44. Stuvell, G., 1956, **A New Approach to the Measurement of Terms of Trade Effects**, *The Review of Economics and Statistics*, Aug. pp. 294-307.
46. United Nations, 1968, **A System of National Accounts**, Studies in Methods, F/2.3.
47. Viner, J. 1937, **Studies in the Theory of International Trade**, New York: Harper & Bros.

